



معرفی و نقد کتاب

## تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی

■ تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی

■ محمد ابراهیمی ورکیانی

■ تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها،

معاونت امور اساتید و دروس معارف

■ دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۲

● علی حسن بیگی

است. وی در بیان دلیل شرکت پیامبر (ص) در این جنگ چنین می‌نویسد: «بعضی از نویسندگان معاصر حضور پیامبر (ص) در جنگ فجار را منکر شده‌اند استدلال آنان این است که اگر این جنگ‌ها فجار و غیرمشروع بوده است پس پیامبر (ص) که همواره مؤید به تأییدات الهی بوده و به تعبیر علی (ع) در نهج‌البلاغه از همان کودکی فرشته‌ای الهی بر او موکل بوده و به کارهای خیر او را تشویق می‌کرده حضور در جنگ‌های فجار در شأن و منزلت ایشان نبوده است و به نقل یعقوبی ابوطالب خود مخالف جنگ بوده. بنابراین احتمال حضور پیامبر (ص) نیز در این جنگ منتفی است.

به نظر می‌رسد این اشکال و استبعاد نیز ناموجه است چه اینکه حضور بنی‌هاشم در این جنگ به خاطر دفاع از پناهندگان خویش و دفاع از گروه‌ضعیفی بوده که مورد هجوم گروه قوی‌تر واقع شده و حاضر به پذیرش خون‌بها یا مجازات تنها قاتل نبوده‌اند بنابراین موضع آنان بر حق بوده است.» (ص ۱۳۲)

کتاب مشتمل بر دو بخش است. بخش اول از پنج فصل و بخش دوم از سه فصل تشکیل یافته است.

در فصل اول از بخش اول نویسنده به اوضاع جزیره‌العرب از نظر اقلیمی، قومی و مذهبی پیش از اسلام می‌پردازد. نویسنده پس از ایراز عقیده خود درباره تمدن جزیره‌العرب و ذکر دلائل خویش به سه شبهه در این باره پاسخ می‌دهد.

فصل دوم به آغاز پیدایش تمدن در جزیره‌العرب اختصاص دارد. مؤلف معتقد است که مؤسس تمدن در بخش مرکزی جزیره‌العرب همان بنیان‌گذار کعبه - حضرت ابراهیم (ع) - است. (ص ۸۱).

فصل سوم به سرگذشت پیامبر (ص) از تولد تا بعثت اختصاص یافته است. در این فصل به دوران کودکی پیامبر (ص)، سفر به شام، شرکت پیامبر (ص) در جنگ فجار، حلف‌الفضول، ازدواج پیامبر اکرم (ص) با خدیجه (ع) و تجدید بنای کعبه اشاره شده است.

نویسنده معتقد است که پیامبر (ص) در جنگ فجار شرکت داشته



کتاب، کتاب آسمانی است. مرحوم مطهری می‌نویسد: «یکی از معانی‌امی درس ناخوانده و ناآشنای به خط است اکثریت طرفدار این نظردند که امی - که وصف پیامبر (ص) و قوم اوست - بدین معنا بوده یا لااقل این را ترجیح داده‌اند». (پیامبرامی (ص)، ص ۴۹) و اقدی می‌نویسد: «در هنگام ظهور اسلام در میان قریش تنها هفده نفر قدرت نوشتن داشتند.» (فتوح البلدان، ص ۴۵۷).

مؤلف در صفحه ۴۴ چنین می‌نویسد: «همه جنبه اعجاز قرآن و نهج البلاغه آن بعد هنری است که در حد اعلای آن مطرح است.» انحصار اعجاز قرآن به بعد هنری، درست نیست. قرآن علاوه بر اعجاز در بعد هنری - فصاحت و بلاغت - به لحاظ اخبار غیبی و ارائه معارف ناب معجزه است. این موضوع بارها در کتب علوم قرآنی بررسی شده است.

در صفحه ۵۴ مؤلف می‌نویسد: «مسیحیت پیش از بعثت پیامبر اکرم (ص) در جزیره العرب و در شهر مکه نیز با استقبال خوبی روبه‌رو شد.» این سخن به لحاظ تاریخی اثبات نشده است. دکتر زرگری‌نژاد در این باره می‌نویسد: «برخی از منابع از گرایش بنی‌اسد بن عبدالغری - قومی از قریش - به مسیحیت گزارش داده‌اند اما با توجه به اینکه فقط نام دو تن از ایشان یعنی عثمان بن حویرث و ورقه بن نوفل را ذکر می‌کنند می‌توان نتیجه گرفت که به کار گرفتن عبارت قومی از قریش دقیق نبوده است.

محدودیت حضور مسیحیت در حجاز خصوصاً مکه و فقدان مبلغان مسیحی برای دعوت مردم به این دین در حجاز را زمانی آشکارا درک خواهیم کرد که بدانیم در شرح حال عثمان بن حویرث نوشته‌اند که او پس از ترک بت‌پرستی به حضور قیصر رفت و در آنجا مسیحی شد.» (تاریخ صدر اسلام، ص ۱۵۶).

نویسنده عامل بت‌پرستی اعراب را اقدامات عمرو بن لخی می‌داند (ص ۶۴). در حالی که در تبیین حوادث تاریخی نباید دچار حصرگرایی شد. آیامی شود گفت مردمانی که سالیان دراز بر دین حنیف بوده‌اند، توسط یک شخص از آیینی که مطابق فطرت آنان بوده است دست کشیده‌اند؟ احتمالاً عواملی چند دست به دست هم داده تا مردم به تدریج به بت‌پرستی روی آورده‌اند. عواملی همچون تقدیس سنگ‌های حرم در مسافرت‌ها به عنوان نمادی از کعبه، تعظیم مردگان و ساختن مجسمه‌های آنان، تأثیرپذیری از شامیان بت‌پرست، تلاش‌های عمرو بن لخی و فرار سیدن دوران فترت (مراجعه شود به الاضنام، ص ۶؛ المیزان، ج ۱۰، ص ۲۸۴).

در پاورقی صفحه ۶۸ چنین آمده است: «در اسلام نیز پناهندگی و حقوق پناهنده به رسمیت شناخته شده و مسلمانان و شخص پیامبر (ص) از اصل پناهندگی مکرر بهره جسته‌اند.» درباره استفاده پیامبر (ص) از

فصل چهارم، از بعثت پیامبر (ص) تا آغاز هجرت را در بر می‌گیرد. در این فصل مباحثی همچون نزول وحی بر پیامبر (ص)، اولین مسلمانان، انقطاع وحی، مهاجرت به حبشه، محاصره اقتصادی و سفر به طائف طرح شده است.

فصل پنجم، هجرت پیامبر (ص) به مدینه و حوادث دوران هجرت تا رحلت. آخرین فصل از بخش اول به حوادث زندگی پیامبر (ص) در مدینه اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل به بررسی مسلمان شدن اهل مدینه و غزوات و سرایای رسول اکرم (ص) پرداخته است. وفات پیامبر (ص) اسلام و بازتاب آن در جامعه اسلامی و حوادث دوران خلفای راشدین تا آغاز خلافت امام مجتبی (ع) در بخش دوم کتاب بررسی شده است. (ص ۲۹۱-۳۹۸).

مؤلف در فصل اول به مباحثی همچون: وفات پیامبر (ص) ارتداد قبائل عرب، سقیفه بنی‌ساعده، ماجرای فدک، شهادت فاطمه زهرا (س)، سایر حوادث دوران خلیفه اول و جنگ خالد بن ولید با مردم حیره می‌پردازد. فصل دوم به پیروزی‌های مسلمانان و سیاست اقتصادی خلیفه دوم اختصاص دارد. در این فصل مباحثی همچون شیوه خلیفه دوم در تقسیم بیت‌المال، انحطاط ارزش‌های اخلاقی در جامعه اسلامی، آشفتگی اوضاع در اواخر دوران خلافت عمر و برتری جویی قریش مورد بحث واقع شده است. در این فصل حوادث دوران عثمان نیز بررسی می‌شود.

فصل سوم از این بخش به اصلاحات اجتماعی علی (ع) و عکس‌العمل زر و زور و تزویر اختصاص دارد. در این فصل که آخرین فصل کتاب است، مباحثی چون خلافت علی (ع)، جنگ جمل، صفین، نهروان، پیدایش خوارج، شهادت امام علی (ع) و خلافت امام حسن (ع) بررسی می‌شود.

#### ملاحظات

استفاده نکردن از تحقیقات و آثار محققینی همچون جعفر مرتضی و سیدهاشم معروف الحسینی و بی‌توجهی به سیره تربیتی رسول اکرم (ص) از کاستی‌های این اثر به شمار می‌رود.

در صفحه ۳۳ مؤلف می‌نویسد: «اگر در بعضی منابع مردم جزیره العرب مردمی محروم و فاقد علم و دانش معرفی شده‌اند مقصود گمراهی معنوی و عقیدتی است.»

باید توجه داشت که قدرت خواندن و نوشتن در یک جامعه نشانه وجود علم و دانش در آن جامعه است و در جامعه عرب در عصر جاهلیت بیشتر افراد از این نعمت بی‌بهره بوده‌اند. امام علی (ع) در خطبه ۳۳ می‌فرماید: «ان... بعثت محمداً صلی... علیه و آله، و لیس احد من العرب یقرأ کتاباً و لا یدعی نبوة. گرچه احتمال داده شد که منظور عدم قرائت

سوره قرآن، سوره نصر است که به مناسبت فتح مکه نازل شده است» چنین اجماعی وجود ندارد چرا که سوره مائده آخرین سوره ذکر شده است (مراجعة شود به الاتقان و تفسیر عیاشی ذیل سوره مائده).

در صفحه ۱۴۳ چنین آمده است: «پیامبر اکرم (ص) فرمود: من در خواب بودم که جبرئیل طبعی از دیبا که در آن کتاب بود - آورد و گفت بخوان، گفتم چه بخوانم» می‌دانیم که نویسندگانی چون علامه شرف‌الدین، جعفر مرتضی و دیگران بر گزارش عایشه درباره وحی انتقاد کرده‌اند. بنابراین شرح جریان نزول وحی از زبان عایشه صحیح نیست. نویسنده صفحات ۵۲ تا ۵۷ را به بحث درباره حقیقت وحی اختصاص داده است. در حالی که جای این بحث در علوم قرآن و تفسیر است.

در صفحه ۱۶۱ چنین آمده است: «محمد بن جریر طبری جریان دعوت خویشاوندان را به تفصیل آورده و گفتار پیامبر (ص) را که حاکی از امامت و وصایت و وراثت علی (ع) بوده با جمله کذا و کذا تقطیع نموده است»

در اینجا ذکر سه نکته لازم است. نخست مبهم بودن عبارات بحث حدیث یوم‌الدار در این کتاب برای فارسی زبان‌هاست. نکته دوم آنکه طبری در تاریخ خود به هیچ وجه جملات پیامبر (ص) را در بحث دعوت خویشاوندان تقطیع نکرده است او می‌نویسد: «ثم قال ان هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم...» (ج ۲، ص ۳۲۱).

اما در تفسیر خود این عبارت را تقطیع کرده است و می‌نویسد: «فقال (ص) فايكم يوازرني علي هذا الامر علي ان يكون اخي و كذا و كذا» (جامع البیان، ج ۱۹، ص ۱۲۲).

نکته سوم اینکه اعتراض کسانی همچون مرحوم علامه امینی در (الغدیر، ج ۲، ص ۴۰۶)، استاد سبحانی (فروع ابدیت، ج ۱، ص ۲۶۰) و مؤلف کتاب برطبری که چرا در تفسیر خود عبارت پیامبر (ص) را تغییر داده است چندان وارد نیست چرا که اگر به این نکته توجه کنیم که تفسیر طبری به لحاظ نگارش بر تاریخ او مقدم بوده است (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۸)، درخواستیم یافت که اگر دانشمندی همچون طبری در اثر پیشین خود - فرضاً تحت تأثیر تعصبات - چیزی بنویسد ولی در اثر بعدی با مطالعات بیشتر و کمرنگ شدن تعصبات از رأی سابق خود برگردد، عجیب نیست. چنانکه درباره طبری گفته شده که در اواخر عمر کتابی درباره حدیث غدیر تألیف کرده که به تشیع متهم شده است. بنابراین صحیح نیست که اختلاف عبارات تفسیر و تاریخ او در این بحث را جنایت یا خیانت تعبیر کنیم.

در صفحه ۱۷۰، نویسنده چنین می‌آورد: «افرادی از قریش و از جمله خانواده خدیجه نیز به آنان - مسیحیان - گرویده بودند» در تاریخ از گرویدن ورقه بن نوفل عموزاده خدیجه به مسیحیت سخن به میان آمده

اصل پناهندگی، در تاریخ فقط به یک مورد اشاره شده است و نه مکرر. به علاوه آن یک گزارش نیز چندان قابل اعتماد نیست چرا که می‌گویند پیامبر در بازگشت از سفر طائف از اخنس بن شریق هم‌بیمان بنی زهره، طلب جوار نمود و او گفت که حلیف نمی‌تواند جوار دهد. حال چطور پیامبر در پنجاه سالگی از این اصل بی‌اطلاع بوده است و مگر بنی‌هاشم و افراد دیگری همچون حمزه و علی (ع) نبوده‌اند که پیامبر (ص) بتواند در پناه آنان وارد مکه شود؟

نویسنده درباره فرزندکشی در میان اعراب می‌نویسد: «رسم فرزندکشی در جامعه عرب اختصاص به دختران نداشته شامل پسران هم می‌شده است ولی در باره پسران کمتر این جنایت رخ می‌داده است» (ص ۷۱). مؤلف برای این اظهار نظر خود به آیه ۳۱ سوره اسراء و آیه ۲۱ سوره ممتحنه استناد می‌کند. در تاریخ فقط به دخترکشی اشاره شده است. خوب بود مؤلف موارد پسرکشی را هم ذکر می‌کرد. از این گذشته، با توجه به سخنان جعفر بن ابیطالب در حضور نجاشی در می‌یابیم که او به مسئله فرزندکشی دست‌کم در مکه به هیچ وجه اشاره نمی‌کند تا چه رسد به پسرکشی او می‌گوید: «کناقوما اهل الجاهلیة نعبد الاصنام و ناكل الميته و نأتی الفواحش و نقطع الارحام و نسیء الجوار و یاكل القوی من الضعیف فکلنا علی ذلک حتی بعث...» (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۹).

با توجه به گزارش‌های تاریخ در باره دخترکشی و سخنان جعفر شاید بشود چنین نتیجه گرفت که منظور قرآن از نهی کشتن اولاد، همان نهی از کشتن دختران بوده که در میان عده‌ای از قبائل رایج و رسم بوده است. مضافاً بر اینکه در سه آیه دیگر (نحل: ۵۸-۵۹؛ زخرف: ۱۷-۱۹؛ تکویر: ۸-۹) به کشتن دختران اشاره شده است. مؤلف در صفحه ۹۱ می‌نویسد: «از آن زمان - تسلط قصی بر مکه - تا کنون تولیت خانه خدا همیشه به وسیله فرزندان اسماعیل اداره شده است.» به نظر می‌رسد تعبیر «تا کنون» صحیح نباشد آن هم پس از تسلط آل سعود بر حجاز.

نویسنده درباره خدمات قصی بن کلاب می‌نویسد: «به گفته مورخان از کارهای مهم قصی سفر تجارتي زمستانی و تابستانی بود که در قرآن از آن به ایلافهم رحلة الشتاء و الصيف یاد شده است» (ص ۹۳).

در حالی که هاشم بن عبد مناف سفر تجارتي زمستانی و تابستانی را برای قریش سنت کرد (مثلاً، مراجعه شود به سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۳ و تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۱۲) در صفحه ۱۱۲ چنین آمده است: «یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش این اعتقاد - موحد بودن اجداد و امهات پیامبر (ص) - در میان شیعه احادیثی است که از طریق عامه و خاصه در این باره وارد شده است» به جا بود که نویسنده به یکی از احادیث عامه در این باره اشاره می‌کرد.

نویسنده در صفحه ۱۱۶ نوشته است: «به اجماع مفسران آخرین

است لذا تعبیر «خانواده خدیجه» صحیح نیست.

نویسنده علت هجرت مسلمانان به حبشه را شکنجه و آزار قریش می‌داند (ص ۱۷۸). اگر علت اصلی مهاجرت برای رهایی از فشار و شکنجه قریش بوده است وجود افراد صاحب نام و دارای قبیله همچون جعفر بن ابی طالب، عثمان بن مظعون، عثمان بن عفان و عبیدالله بن جحش در میان مهاجرین به چه معناست. نویسنده اگر به آثاری همچون سیره المصطفی، تألیف مرحوم هاشم معروف الحسینی مراجعه کرده بود، علت اصلی مهاجرت را در می‌یافت.

نویسنده دربارهٔ حوادث مهم سال اول هجرت می‌نویسد: «عباس بن عبدالمطلب نیز زینب دختر رسول خدا را که در طائف همسر ابوالعاص بود به مدینه آورد» (ص ۲۱۰). وی برای این گفته به تاریخ یعقوبی استناد می‌کند. یعقوبی ابوالعاص را طائفی و از قبیلهٔ ثقیف معرفی می‌کند. در حالی که سیرهٔ ابن هشام (ج ۲، ص ۳۰۶) او را مکی و از قریش می‌داند. به نظر می‌رسد قول یعقوبی خبر واحد غیرمحقق به قرائن است چرا که در کتب تاریخی گفته شده است شوهر زینب در بدر اسیر شد و پیامبر (ص) از مسلمانان درخواست رهایی او را کرد. او قول داد که همسرش را به مدینه بفرستد و به قول خود عمل کرد. هنگام حرکت به سوی مدینه هبار بن اسود به کجاوهٔ زینب تعرض کرد و زینب که یاردار بود سقط جنین کرد و پیامبر در فتح مکه هبار را مهدور الدم اعلام کرد.

نویسنده از جمله حوادث مهم سال اول و دوم هجرت را تشریح اذان می‌داند: آن هم به نقل از ابن هشام که عبدالله بن زید در خواب صورت اذان را مشاهده کرد و زمانی که خواب خویش را با پیامبر (ص) در میان گذاشت رسول خدا (ص) فرمود این خواب درستی است (ص ۲۱۱). گزارش ابن هشام که نویسنده به آن استناد کرده است قابل قبول نیست. زیرا آکنده از تناقض است. به علاوه در حدیث صحیح‌السنن داریم که امام صادق (ع) می‌فرماید: «لما هبط جبرئیل علی رسول الله (ص) بالاذان اذن جبرئیل و اقام و عندها امر رسول الله (ص) علیاً (ع) ان یدعوله بلا لا فدعاه فعلمه رسول الله (ص) الاذان و امره به» (وسائل، ج ۱، ص ۳۲۶). نویسنده نیز اگر به الصحیح من سیره النبی (ج ۳، ص ۸۰ به بعد) مراجعه کرده بود از آوردن این گزارش سخیف خودداری می‌کرد.

در صفحهٔ ۲۳۸ مؤلف چنین می‌نویسد: «پیامبر (ص) با پانصد نفر برای جنگ با ابوسفیان عازم بدر (منظور بدر الوعداست) گردید. مرجع نویسنده برای شمار همراهان پیامبر (ص)، روشن نیست. در ترجمهٔ مغازی واقفی (ج ۱، ص ۲۸۹) ۲ هزار تن ذکر شده است و اصلاً ۵۰۰ تن برای این جنگ غیرمعمول به نظر می‌رسد.

در صفحهٔ ۲۶۲ چنین آمده است: «پیامبر (ص) بنا بر قولی همراه با ده هزار مسلمان که از مدینه آمده بودند و ده هزار نفر از مردم مکه

عازم سرکوب آنان - هوازن در حنین - شد». ای کاش نویسنده صاحب قول را معرفی می‌کرد. در ترجمهٔ مغازی (ج ۳، ص ۶۸۰) دوازده هزار تن - دو هزار تن از اهالی مکه و ده هزار تن از اهالی مدینه - ذکر شده است. در تاریخ یعقوبی (ج ۱، ص ۳۸۱) نیز به دوازده هزار تن اشاره شده است. مؤلف در صفحهٔ ۲۶۳ چنین می‌نویسد: «مسلمانان با صدای عباس - در غزوهٔ حنین - بازگشتند حمله را آغاز کردند و به سرعت پیروز شدند پیامبر (ص) از اموال فراوان هوازن، بعضی تازه مسلمانان را مورد لطف بیشتر قرار داد.» خواننده از این عبارت چنین می‌فهمد که غنائم بلافاصله بعد از غزوهٔ حنین تقسیم شده است. در حالی که بعد از غزوه حنین پیامبر (ص) به سوی طائف حرکت کرد و مدتی طائف در محاصره بود. پیامبر در بازگشت از طائف در منطقهٔ جعرانه غنائم غزوه حنین را تقسیم کرد.

نویسنده دربارهٔ بازتاب جنگ احد می‌نویسد: «شادی و جرأت یهودیان - به نقل یعقوبی - به حدی شد که یکی از آنان در مقابل برجی که زنان مسلمان در آن بودند و حسان بن ثابت نیز با آنان بود فریاد می‌زد: امروز سحر باطل شد بعضی از زنان مهاجر از جمله صفیه مادر زبیر به حسان گفتند بر خیز...» (ص ۲۳۵).

شایان ذکر است که ابن هشام (ج ۳، ص ۲۳۹) و واقفی جریان ترس حسان و کشتن یهودی توسط صفیه دختر عبدالمطلب را در ذیل حوادث جنگ خندق ذکر کرده‌اند. واقفی پس از نقل جریان می‌نویسد: «پیرمردی از قریش این داستان را برایش گفت و ابن ابی الزناد و ابن جعفر هم می‌گفتند این داستان از آنچه در احد اتفاق افتاده صحیح‌تر است» (ترجمهٔ مغازی، ج ۲، ص ۳۴۷). به نظر می‌رسد گزارش این دو صحیح‌تر باشد چرا که جنگ یک روز بیشتر طول نکشید و در این یک روز نوبت به جنب و جوش یهود نمی‌رسد.

در صفحهٔ ۲۷۲ دیدار عروه بن مسعود ثقفی با پیامبر (ص)، ذیل عنوان غزوهٔ طائف آمده است که کاملاً بی‌معناست و عنوان «دیدار یکی از بزرگان طائف با پیامبر (ص)» مناسب است.

در همین صفحه چنین آمده است: «پیامبر (ص) ابوسفیان و مغیره بن شعبه را - که از مردم ثقیف بودند - مأموریت داد برای شکستن بت‌ها به طائف بروند». ابوسفیان اموی و اهل مکه است و فقط مغیره ثقفی و اهل طائف است.

نویسنده در صفحهٔ ۲۹۲-۲۹۴ مطالبی را از کتاب تاریخ سیاسی اسلام آورده است اما مطالب به گونه‌ای آمده است که خواننده گمان می‌کند تمام دو صفحه - جز چند سطر - از آن مؤلف کتاب است.

در صفحهٔ ۳۰۸ مؤلف می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز آن - فک - را به فرزندان فاطمه (س) بازگرداند زیرا علی (ع) در دوران خلافت خود

در مخالفت مخالفان مؤثر بود، لیکن علت همه تنش‌ها و مخالفت‌ها، فقط عدالت‌خواهی امام علی (ع) نبود. در اثر سیاست‌های مالی خلفا در دوران گذشته، باندهای قدرت شکل گرفته بود و افرادی خود را مستحق خلافت می‌دیدند آنان به چیزی کمتر از خلافت یا دست‌کم شراکت در خلافت قانع نمی‌شدند. لذا هر فرد دیگری هم که پس از عثمان به خلافت می‌رسید با تنش‌ها و مخالفت‌های شدید روبه‌رو می‌شد.

نویسنده معتقد است که امام علی (ع) در حضور افراد بر جانشینی امام مجتبی (ع) تصریح نفرموده است و مأخذ او برای این گفته قول مسعودی و نامه امام مجتبی (ع) به معاویه است. اما نویسنده این عدم تصریح را به مورخان اسلامی نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «با همه تصریح مورخان اولیه اسلام بر این واقعیت [عدم تصریح به جانشینی امام مجتبی (ع)] - جای شگفتی است که...» (ص ۳۹۴).

ظاهراً نویسنده به منابع تاریخی مراجعه نکرده است زیرا نویسندگانی همچون ابن اعمش (ج ۴، ص ۲۸۷)، ابن عبدربه (عقد الفرید، ج ۵، ص ۲۱۸)، ابوالفرج اصفهانی (الاعانی، ج ۱۲، ص ۳۸۰) و ابن کثیر (البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۴۹) به جانشینی امام مجتبی (ع) از سوی امام علی (ع) اشاره کرده‌اند. به علاوه، نامه امام مجتبی (ع) به معاویه دلیلی بر مدعی نویسنده نیست چرا که امام می‌نویسد: «مردم مرا والی ساختند؛ و روشن است که امام در برابر معاویه که معتقد به امامت علی (ع) نبوده است به بیعت مردم استناد می‌کند. حال بگذریم از اینکه ابن اعمش نقل می‌کند که امام مجتبی (ع) برای معاویه می‌نویسد: «فان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب لما غزل به الموت ولانی هذا الامر من بعده» (الفتوح، ج ۴، ص ۲۸۷). البته مانعی ندارد که امام هم به فعل خلیفه مسلمانان و هم به بیعت مردم استناد کرده باشد.

نویسنده در جاهای متعدد، منبع سخن خود را ذکر نمی‌کند (از جمله در ص ۶۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۱۹، ۳۵۵) و این امر از ارزش علمی اثر می‌کاهد.

ارجاع به منابع دست‌چندم نیز از نقایص این اثر است. برای مثال ارجاع به آثاری همچون فروغ ابدیت، تاریخ تحلیلی اسلام تألیف دکتر شهیدی و داستان راستان (در صفحات ۱۶۹، ۲۰۶، ۳۰۱، ۳۰۲ و ۳۷۲) آن هم برای نقل گزارش رویدادی تاریخی. در مواردی نیز ارجاعات نادرست است (برای مثال به ص ۹۴ و ۱۰۹ رجوع کنید).

به جا بود که نویسنده در این اثر به پرسش‌هایی چون زمینه‌های جریان خارج‌گیری، دلیل عزل اکثر استانداران عثمان در آغاز حکومت امام علی (ع)، دلیل امام علی (ع) برای واگذار نکردن امارت بصره و کوفه به طلحه و زبیر و علل آشوب و درگیری‌ها در حکومت علوی و آرامش و امنیت دردوران حکومت خلفای قبل پاسخ می‌داد.

در مورد فدک همان روش خلفای پیشین را اعمال کرده بود؛ همچنین در صفحه ۳۱۸ آمده است: «تأنامه دومی از عمر دریافت کرد - ابو عبیده جراح - مبنی بر اینکه اگر خالد نسبت به سخنی که گفته بود به دروغ بودن آن اعتراف کرد او را به کار بگیر». این عبارات برای خواننده مبهم است.

در صفحه ۳۴۰ چنین آمده است: «عمر خلافت را در میان شش تن از اصحاب پیامبر (ص) شورا قرار داد و صهیب غلام رومی آزادشده خویش را مأموریت داد...». مأخذ نویسنده تاریخ یعقوبی است. اما در تاریخ یعقوبی ذکری از آزاد شدن صهیب توسط عمر نشده است.

در صفحه ۳۳۷ مؤلف می‌نویسد: «خلیفه دوم به دلیل دلخوری که از پسردایی خود خالد بن ولید داشت یزید بن ابوسفیان را به سرداری شام برگزید» بعد از عزل خالد، ابو عبیده جراح به فرماندهی برگزیده شد و بعد از مرگ ابو عبیده، یزید بن ابوسفیان سردار سپاهیان شد.

در صفحه ۳۵۱ آمده است: «علی (ع) گفت تو - عثمان - به پدرزنی پیامبر (ص) نائل گشته‌ای» نویسنده به تاریخ طبری استناد کرده است. عبارت تاریخ طبری (ج ۴، ص ۳۳۷) چنین است: «ولقد نلت من صهره» یعنی تو به شرف دامادی پیامبر (ص) نائل گشته‌ای. خواننده با مطالعه عبارت فوق نخست گمان می‌کند که عثمان پدرزن پیامبر (ص) بوده است. در صفحه ۳۵۲ اشاره شده است که «دفن او به دست حکیم بن حزام و پسرش عمرو بن عثمان انجام شد نماز او به وسیله این چهار تن یا به وسیله یکی از اینها انجام شد» روشن نیست که عبارت «این چهار تن» به چه کسانی باز می‌گردد. علت این ابهام، نقل نادرست عبارت تاریخ یعقوبی است.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «دفن او به دست حکیم بن حزام و جبر بن مطعم و حویطب بن عبدالغری و پسرش عمرو بن عثمان انجام یافت» (ج ۲، ص ۷۳).

نویسنده در صفحه ۳۵۴ در بحث از خلافت امام علی (ع)، ترجمه قسمتی از خطبه شش‌شنبه را آورده است و چنین می‌نویسد: «اما یکی از کینه راعی‌گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید...» معلوم نیست ترجمه این عبارات از کیست. به هر حال این عبارت به غلط ترجمه شده است و صحیح آن این است که دیگری به خاطر دامادش یا به خاطر برادرزنی جانب عثمان را گرفت. متأسفانه عبارت «مال الاخر لصهره» در ترجمه مرحوم دشتی نیز به غلط ترجمه شده است.

در صفحه ۳۶۰ چنین آمده است: «اگر آن حضرت [علی (ع)] در توزیع بیت‌المال به عدالت رفتار نمی‌کرد و امتیازات قومی و قبیله‌ای را العانمی کرد، از این مسئله چشم می‌پوشیدند فرصتی برای مخالفت معاویه و هیچ فرد دیگری فراهم نمی‌آمد» گرچه عدالت خواهی امام علی (ع)